

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۷

خرجا فخراج ربک خیر و هو خیر الرازقین). بدون شک اگر یک رهبر معنوی و روحانی در مقابل دعوتش از مردم تقاضای پاداش و اجر مادی کند علاوه بر اینکه بهانه‌ای به دست بهانه جویان می‌دهد که به خاطر نداشتن امکانات مالی از او دور شوند، آنها را متهم می‌سازد که دعوت به سوی حق را دکانی برای جلب منافع مادی قرار داده. وانگهی این بشر چه دارد که به دیگری بدهد؟ مگر تمام رزق و روزیها به دست خداوند قادر رزاق نیست؟

به هر حال قرآن با بیان گویائی که در این پنج مرحله بیان داشته روشن می‌سازد که این کوردلان تسلیم حق نیستند و عذرهایی که برای توجیه مخالفت خود ذکر می‌کنند بهانه‌های بی اساسی بیش نیستند.

در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری کلی از آنچه گذشت چنین می‌گوید: «به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می‌کنی» (و انک لتدعوهم الی صراط مستقیم).

صراط مستقیمی که نشانه‌های آن نمایان است و با اندک دقتی صاف بودن آن روشن می‌گردد.

می‌دانیم راه راست نزدیکترین فاصله میان دو نقطه است، و یک راه بیش نیست، در حالی که جاده‌های انحرافی که در چپ و راست آن قرار گرفته بی - نهایت است.

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۸

گر چه در بعضی از روایات اسلامی صراط مستقیم به ولایت علی (علیه السلام) تفسیر شده ولی چنانکه بارها گفته‌ایم این گونه روایات بیان بعضی از مصداقهای روشن است، و هیچ منافات با وجود مصادیق دیگر مانند قرآن و ایمان به مبدء و معاد و تقوی و جهاد و عدل و داد ندارد.

و نتیجه طبیعی این موضوع همانست که در آیه بعد بازگو می‌کند «و کسانی که به آخرت ایمان ندارند به طور مسلم از این صراط منحرفند» (و ان

الذین لایؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون).
«ناکب» از ماده «نکب» و «نکوب» به معنی انحراف از مسیر است،
و «نکبت دنیا» در مقابل روی آوردن دنیا به معنی انحراف و پشت کردن
دنیا است.

روشن است که منظور از «صراط» در این آیه همان صراط مستقیم در
آیه پیش از آن است.

این نیز مسلم است کسی که در این جهان از صراط مستقیم حق منحرف
گردد در جهان دیگر هم از صراط بهشت، منحرف شده به دوزخ سقوط
می کند چرا که هر چه در آنجا است نتیجه مستقیم کارهای اینجا است، تکیه
کردن روی عدم ایمان به آخرت و ارتباط و پیوند آن با انحراف از طریق حق به
خاطر آن است که انسان تا ایمان به معاد نداشته باشد احساس مسئولیت
نمی کند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: ان الله جعلنا ابوابه
وصراطه و سبيله والوجه الذی یؤتی منه، فمن عدل عن ولایتنا او فضل
علینا غیرنا فانهم عن الصراط لناکبون: «خداوند ما رهبران دینی و الهی را
درهای وصول به معرفتش و صراط و طریق و جهتی که از آن به او می رسند
قرار داده، بنابراین کسانی که از ولایت ما منحرف گردند، یا دیگری را بر ما
برگزینند

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۷۹

آنها از صراط حق منحرفند».

نکته ها:

۱- حق پرستی و هوا پرستی

در آیات فوق اشاره کوتاه و پر معنایی به تضاد حق پرستی و هواپرستی بود
و می فرمود: اگر حق تابع هوا و هوس مردم گردد نه تنها زمین و اهلش که
آسمانها هم به فساد کشیده می شود، تحلیل این مسأله چندان مشکل نیست
زیرا:

۱- بدون شک هوا و هوسهای مردم یکسان نیست، و غالبا با یکدیگر تضاد دارد و
حتی بسیار می شود که هوا و هوسهای یک انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند
باین حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات گردد نتیجه ای جز هرج و مرج

و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چرا که هر یک از آنها معبودی را می‌پرستند، و بتی برای خود ساخته‌اند، اگر حق تسلیم این خواسته‌ها گردد و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچکس پنهان نخواهد بود.

۲- تمایلات هوس آلود مردم، غالباً متوجه مسائلی است که (قطع نظر از تناقضهایش) نیز مفسده انگیز است، اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه‌ای جز فساد به بار نمی‌آورد.

۳- تمایلات هوس آلود همیشه یک بعدی است و تنها یک زاویه را می‌نگرد و از جنبه‌های دیگر غافل است، و می‌دانیم یکی از عوامل مهم فساد، برنامه‌های یک بعدی می‌باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

آیه فوق از پاره‌ای از جهات بی‌شبهت به آنچه در آیه ۲۲ سوره انبیاء آمده است نیست: **لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا: «اگر در آسمان و زمین خدایانی**

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۰

جز خدا باشند به فساد کشیده می‌شوند».

بدیهی است «حق» همچون «صراط مستقیم» یکتا و یگانه است، این هوا و هوسها هستند که همچون خدایان پنداری متعدد و بسیارند. حال که چنین است در تضاد و کشمکش «حق» و «هوا» از کدام باید پیروی کرد، از هوا که مایه فساد آسمان و زمین و همه موجودات است و یا از حق که رمز وحدت و توحید و نظم و هماهنگی است؟ نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤال به خوبی روشن است.

۲- صفات رهبر

از آیات فوق ضمناً بخشی از صفات رهبران راه حق روشن می‌گردد: آنها همیشه مردمی بودند شناخته شده به نیکیها که اگر افراد ناشناخته و مرموزی بودند به حکم «ام لم يعرفوا رسولهم فهم لهم منكرون»، بهانه‌ای به دست منافقان می‌افتاد که دعوت شناخته شده آنها را به خاطر ناشناخته بودن خودشان نادیده بگیرند و انکار کنند.

دیگر اینکه آنها هرگز در مسیر خود تسلیم هوسهای مردم نمی‌شوند و به

عکس آنچه دنیای امروز می‌پسندد بر تمایلات عمومی به طور مطلق (هر چند انحرافی باشد) صحنه نمی‌گذارند، آنها در ترویج مکتب حق اصرار می‌ورزند هر چند ناخوش آیند گروه کثیری باشد. دیگر اینکه آنها در برابر دعوت خویش پاداش مادی نمی‌طلبند. با انواع محرومیتها می‌سازند و وابستگی مادی به کسی پیدا نمی‌کنند چرا که این‌نیاز و وابستگی زنجیری خواهد شد بر دست و پای آنها و قفل محکمی بر زبان و فکرشان!.

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۱

۳- چرا اکثریت، تمایل به حق ندارند؟! - کدام اکثریت؟

در بسیاری از آیات قرآن - همچون آیات فوق - «اکثریت» مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته‌اند، در حالی که می‌دانیم در دنیای امروز، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه‌ها محسوب می‌شود، و این امر بسیار سؤال‌انگیز است.

در اینجا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه «اکثر»، ضمیر «هم» را ذکر می‌کنند و غالباً به کافران و مشرکان و امثال آنها اشاره می‌کند سخن نمی‌گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است، بلکه سخن از آیاتی است که عنوان «اکثر الناس» (اکثر مردم) دارد مانند:

و لکن اکثر الناس لا یشکرون: «ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند» (بقره ۲۴۳).

و لکن اکثر الناس لا یعلمون: «ولی اکثر مردم نمی‌دانند» (اعراف - ۱۸۷).
و لکن اکثر الناس لا یؤمنون: «ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند» (هود - ۱۷).

و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین: «اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ایمان نمی‌آورند» (یوسف - ۱۰۳).

و ابی اکثر الناس الا کفوراً: «اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند» (اسراء - ۸۹).

و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله: «اگر از کثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می‌سازند» (انعام - ۱۱۶).

از سوی دیگر در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان یک معیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است، در آیه ۱۱۵ سوره نساء می‌خوانیم

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۲

و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى و نصله جهنم و ساءت مصیرا: «هر کس از در مخالفت با پیامبر در آید و از طریق جز طریق مؤمنان پیروی کند او را به همان راه که می‌رود می‌بریم و به دوزخ می‌فرستیم، و بد جایگاهی دارد».

در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض می‌بینیم که یکی از معیارهای ترجیح همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمه هدی است، چنانکه امام صادق (علیه السلام) فرمود: ينظر الى ما كان من روايتهما عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه عند اصحابك فيؤخذ به من حكما و يترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه: «هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سر چشمه آن، اختلاف روایات باشد باید نگاه کرد و دید کدامیک از آن دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است؟ باید آن را گرفت و روایتی که نزد اصحاب مشهور نیست رها کرد، چرا که روایت مشهور شکی در آن نیست».

و در نهج البلاغه می‌خوانیم: و الزموا السواد الاعظم، فان ید الله مع الجماعة، وایاکم و الفرقه، فان الشاذ من الناس للشیطان، كما ان الشاذ من الغنم للذئب: «همیشه همراه جمعیت‌های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، چونانکه گوسفند تنها طعمه گرگ»!

و نیز در نهج البلاغه می‌خوانیم: و الزموا ما عقد علیه حبل الجماعة: «آنچه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها مکنید».

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۳

و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود.

از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی‌تواند با

حکومت دموکراسی کنار بیاید، چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است.

ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آنها با یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آنها روشن می‌گردد:

جان کلام اینجاست که اگر اکثریت، مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند نظرات آنها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد.

ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بیخبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آنها غالباً جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنانکه قرآن می‌گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می‌کشد.

روی این حساب برای بدست آمدن یک دموکراسی سالم باید نخست کوشش کرد که توده‌های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، و وگرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه، جامعه را به جهنم می‌فرستد.

ذکر این مسأله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و باایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد.

گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت از اینجا ناشی می‌شود که آنها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند، آنها برای کتب آسمانی و برنامه‌های انبیاء حسابی باز نکرده‌اند، تنها چیزی که برای آنها باقی مانده، توده‌های مردم است، و از آنجا که قدرت

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۴

آگاهی بخشی به این توده‌ها را ندارند، بعلاوه بسیار می‌شود که ناآگاهی توده‌ها برای آنها به صرفه مقرونتر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می‌توانند آنها را به دنبال خود بکشند، لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده تا سر و صداها خاموش گردد.

و اگر درست در حال جوامع امروز و قوانین و نظامات حاکم بر آنها بیندیشیم خواهیم دید که بسیاری از بدبختی‌هایی که دامنگیرشان شده به خاطر رسمیت دادن به نظرات اکثریت ناآگاه است.

چه قوانین زشت و کثیفی که حتی ذکر آنها شرم آور است، با نظر اکثریت

تصویب نشده؟! و چه آتشیهای که با نظریه اکثریت ناآگاه بر افروخته نگشته؟ و چه مظلالم و بیدادگریهای که اکثریت غیر مؤمن بر آن صحنه نگذارده است؟!.

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۵

آیه ۷۵ - ۸۰

آیه و ترجمه

و لو رحمناهم و کشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون ۷۵
و لقد اءخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم و ما یتضرعون ۷۶
حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون ۷۷
و هو الذی انشا لکم السمع و الابصار و الافدة قليلا ما تشکرون ۷۸
و هو الذی ذراکم فی الارض و الیه تحشرون ۷۹
و هو الذی یحیی و یمیت و له اختلف الیل و النهار اءفلا تعقلون

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۶

ترجمه :

۷۵ - و اگر به آنها رحم کنیم و گرفتاریها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنه‌بیدار نمی‌شوند) بلکه در طغیانشان اصرار می‌ورزند و (در این وادی) سرگردان می‌مانند.
۷۶ - ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم (تا بیدار شوند) اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تضرع می‌کنند.
۷۷ - (این وضع همچنان ادامه می‌یابد) تا زمانی که دری از عذاب شدید به روی آنها بگشاییم، و چنان گرفتار شوند که به کلی مایوس گردند!
۷۸ - او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را به جا می‌آورید ۷۹ - او کسی است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می‌شوید.
۸۰ - او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و آمد و شد شب و روز از آن اوست، آیا اندیشه نمی‌کنید؟!

تفسیر:

طرق مختلف بیدار سازی الهی

از آنجا که در آیات گذشته سخن از بهانه‌های مختلفی بود که منکران حق

برای سرپیچی از دعوت پیامبران عنوان می کردند، در آیات مورد بحث خداوند از طرق اتمام حجت و بیدارسازی آنها سخن می گوید.

نخست می فرماید: گاه آنها را مشمول نعمت خود می سازیم تا بیدار شوند، ولی «اگر آنها را بوسیله نعمتها و برطرف ساختن امواج بلاها مشمول لطف خود قرار دهیم چنان آلوده اند که باز در طغیانشان اصرار و لجاجت می ورزند و در این وادی همچنان سرگردان می مانند» (و لو رحمناهم و کشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون).

و گاه آنها را با حوادث دردناک گوشمالی می دهیم تا اگر از طریق رحمت

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۷

و نعمت بیدار نشدند از این راه بیدار شوند، ولی این کار نیز در آنها مؤثر نیست، زیرا ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع و انقیادی نشان دادند و نه به درگاه او توجه و تضرع می کنند (و لقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم و ما یتضرعون).

تضرع چنانکه پیش از این هم گفته ایم در اصل از ماده «ضرع» به معنی پستان گرفته شده و «تضرع» دوشنده است، سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است.

یعنی این حوادث دردناک آنها را هرگز از مرکب غرور و سرکشی و خود - کامگی فرود نیاورد و در برابر حق تسلیم نشدند.

و اگر در پاره ای از روایات تضرع به معنی بلند کردن دستها در هنگام دعا و نماز تفسیر شده در واقع بیان یکی از مصداقهای این معنی وسیع است.

به هر حال ما به این رحمتها و نعمتها و مجازاتهایی بیدار کننده ادامه می دهیم و آنها نیز به طغیان و سرکشی و لجاجتشان، «تا هنگامی که دری از عذاب شدید و دردناک خود به روی آنها بگشائیم و چنان گرفتار شوند که به کلی مأیوس گردند»

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۸

(حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون.

در واقع خداوند دو نوع مجازات دارد «مجازاتهای تربیتی» و «مجازاتهای پاکسازی و استیصال» هدف در مجازاتهایی قسم اول آن است

که در سختی ورنج قرار گیرند و ضعف و ناتوانی خود را دریابند و از مرکب غرور پیاده شوند.

ولی هدف در قسم دوم که در مورد افراد غیر قابل اصلاح صورت می‌گیرد این است که به حکم فرمان آفرینش ریشه کن شوند، چرا که در این نظام حق حیات برای آنها باقی نمانده و این خارهای راه تکامل انسانها باید کنار زده شوند.

در اینکه منظور از «بابا ذا عذاب شدید» (دری از عذاب دردناک) چیست درمیان مفسران گفتگو است:

بسیاری آن را مرگ و سپس عذاب و کیفر قیامت دانسته‌اند. بعضی دیگر آن را اشاره به قحطی شدیدی دانسته‌اند که به نفرین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چند سال دامن مشرکان را گرفت، تا آنجا که مواد غذائی به کلی نایاب شد و مجبور به خوردن اشیائی شدند که در حال عادی هیچکس حاضر به خوردن آنها نیست.

بعضی دیگر آن را اشاره به کیفر دردناکی می‌دانند که در زیر ضربات شمشیر رزمندگان اسلام در میدان بدر بر سر آنان فرود آمد.

این احتمال نیز وجود دارد که این آیه اشاره به گروه خاصی نباشد بلکه یک قانون کلی و همگانی را درباره کیفرهای الهی بازگو می‌کند که آغازش رحمت است و سپس گوشمالیها و کیفرهای تربیتی، و سرانجام عذاب استیصال و مجازات نابودکننده.

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۲۸۹

قرآن بعد از این بیان، از طریق دیگر وارد می‌شود و به ذکر نعمتهای الهی برای تحریک حس شکرگزاری آنها پرداخته می‌گوید: «او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را بجا می‌آورید» (و هو الذی انشا لکم السمع و الابصار و الافئدة قليلا ما تشكرون).

تکیه بر این سه موضوع (گوش و چشم و عقل) به خاطر آن است که ابزار اصلی شناخت انسان این سه می‌باشد، مسائل حسی را غالبا از طریق چشم و گوش درک می‌کند و مسائل غیر حسی را به وسیله نیروی عقل.

برای پی بردن به اهمیت این دو حس ظاهر (بینائی و شنوائی) کافی است که حالتی را که به انسان بر اثر فقدان این دو دست می‌دهد در نظر بگیریم که تا

چه حد دنیای او محدود و خالی از هر گونه نور و روشنائی، بیداری و آگاهی می‌گردد حتی بر اثر فقدان این دو عملاً بسیاری دیگر از حواس خود را از دست می‌دهد زبان و گویائی که در آغاز از طریق شنوائی به کار می‌افتد و رابط میان انسان و دیگران است دیگر کاری از او ساخته نیست (کرهای مادر زاد همیشه لالند با اینکه زبانشان عیب و آفتی ندارد).

و به این ترتیب این دو حس، کلید عالم محسوساتند، سپس نوبت به عقل می‌رسد که کلید جهان ماوراء حس و عالم ماورای طبیعت است، و در عین حال ماء‌مور نقادی، نتیجه‌گیری، جمع بندی و تعمیم و تجزیه در فرآورده‌های آن دو حس است.

آیا کسانی که این سه وسیله بزرگ شناخت را سپاس نگویند درخور سرزنش و ملامت نیستند؟ و آیا دقت در ریزه کاری‌های این سه وسیله مؤثر کافی نیست که انسان را به خالق آنها آشنا سازد؟

و اگر نعمت گوش و چشم، در آیه فوق بر عقل مقدم داشته شده دلیلش روشن

بعد ←

↑ غرست

→ قبل